

**گفت و گوی اختصاصی «شهروند» با خانواده «رضا» پسر بی آرزو؛ ۷ روز پس از خودکشی**

# چه کسی «امیر» را کشت؟

**[مینا قاسمی زواره]** هفت روز از مرگ پسر بی آرزو گذشت؛ پسر معروف لب خط . در خانه عمو مراسم هفتم برگزار شد. همه آمده بودند. هنوز هم شوکه‌اند. هنوز هم نمی‌دانند چرا رضا آخر خط را انتخاب کرد. حتی هنوز نمی‌دانند چگونه نفس‌هایش به آخر رسیده است. منتظر جواب کالبدشکافی هستند. مانده‌اند با هزاران سوال بی‌جواب و یک وصیتنامه چهاربرگی از آخرین حرف‌های رضای بی آرزو. وصیتنامه‌ای که در خانواده دست به دست می‌چرخد و داغ بازماندگان را بیشتر می‌کند. درددل‌هایی که هیچ‌وقت به زبان نیاورد اما کلمه به کلمه‌اش رانوشته تابرای همیشه یادگار بماند.

#### تصویر ماندگار رضا

همان ابتدای کوچه عظیمی تصویر رضا روی بنر سفیدرنگ خودنمایی می‌کند. پسری که برای محله لب خط الگو شده بود. اما دیگر نیست تا آوازه شهرت و نقش آفرینی‌هایش به گوش همه شهر برسد.

خانه عمو مهدی هم همان ابتدای کوچه قرار دارد. خانه‌ای دوطبقه با سنگ کرم‌رنگ که بنرهای تسلیت سرتاسر دیوار خانه را غرق در عزاکرده است. یکی اشک می‌ریزد و دیگری بر سرش می‌کوبد.

از صبح یکشنبه مراسم هفتم رضا آغاز شده بود. عزاداران از بهشت زهرا به خانه عمو مهدی آمده‌اند. باور نبود رضا در محله لب خط محال بود. همه از ایستادگی و مقاومت رضای می‌گفتند. از امیدی که به آینده داشت. هواتاریک شده بود که میهمانان یک به یک از خانه سیاهپوش خارج شدند. فاتحه می‌خواندند و صلوات می‌فرستادند. عمو و پسر عمو ی رضا هم به استقبال میهمانان آمدند.

#### پایان عزاداری

همه در کوچه ۴ متری عظیمی ایستاده بودند. ۷ روز عزاداری دیگر به پایان رسیده بود. به رسم‌شان پایبند بودند. پایان شب هفتم باید خانه‌را از سیاهی پاک می‌کردند.

یکی نردبان آورد. پسرچه‌ای بالای نردبان رفت. بنرهای تسلیت را یکی یکی از درو دیوار کند. زمین کوچه پر شد از بنرهای سیاه تسلیت. میهمانان به کمک آمدند. بنرها را جمع کردند. بنرهایی که دیگر کارایی نداشتند. نوبت به تصویر بزرگ رضا که سر کوچه نصب شده بود، رسید. آن‌را هم از جا گندند. اما تصویر بزرگ رضا تنها بنری بود که نگه داشتند. می‌خواهند همین تصویر در ایام محرم سر کوچه نصب شود. وقتی بنرها جمع شد، میهمانان هم رفتند.

#### ماتم ابدی در خانه کوچک خواهر

خانه خواهر رضا هم در همان کوچه قرار دارد. ساختمان قدیمی انتهای کوچه عظیمی، همان خانه‌ای است که رضا بارها از حیاط سه متری اش گذر کرده بود تا در اتاق کوچکش شب را صبح کند. درو دیوار خانه گچی است، تنها عکس مادر در اتاق ۶ متری خودنمایی می‌کند. عکس رضا هم در دستان خواهر جا خوش کرده است. ۷ روز گذشته است اما ماتم در خانه حکم فرماست. مادر و مادر بزرگ‌شان را از دست داده بودند، تحمل غم دیگری را نداشتند اما مصیبت مرگ رضا روی سرشان هوار شد. در خانه کوچک لب خط دو خواهر و دو برادر رضا به همراه عمو مهدی حضور دارند. هر کدام روایتی دارند. روایتی از زندگی و مرگ پسر بی آرزوی لب خط .



#### حمایت از رضایس از ماه غسل

مهدی ارشدزاده عمو ی رضا است. عمویی که از کودکی در کنار برادرزاده‌اش بود و همیشه سعی در حمایتش داشته‌است. اوبه «شهروند» می‌گوید: «رضا از بچگی کنار ما بزرگ شد. ما برادرها در خانه پدری زندگی می‌کردیم. او ۶ ماهه به دنیا آمد. امیدی به زنده ماندنش نبود اما عمرش به دنیا بود. به سن نوجوانی که رسید، از طرف یک جمعیت خیریه به نام امام علی(ع) معرفی شد که در یک برنامه تلویزیونی شرکت کند. رضا در آن برنامه گفت فرصت نداشتیم که آرزویی داشته باشیم. همین جمله او معروف شد.

بعد از آن خیلی‌ها از رضا حمایت کردند. یک بار دیگر از او پرسیدند آرزویت چیست. او هم گفت دوست دارم علیرضا حقیقی دروازه بان تیم ملی را ببینم. همین‌طور هم شد. آقای حقیقی به خانه ما آمد و با او عکس گرفت. حتی یکی دوبار او را به جلسات و تمرینات فوتبالی برد تا بقیه فوتبالیست‌ها را هم ببیند. رضا به آنها گفته بود که دوست



رضا گذاشته بود. رضا نباید این فیلم را بازی می‌کرد؛ ظرفیت این نقش را نداشت .»

#### آخرین حرف‌های رضا در ۴ ورق دست نوشته

بزرگ خانواده رضا که گرد سفیدی روی موها و ریش‌هایش نشسته از روز مرگ برادر زاده‌اش می‌گوید: «درست یک هفته از این اجرا گذشته بود که صاحبکار رضا با من تماس گرفت. به بهانه اینکه رضا حالش بد شده مرا به محل کارشان کشاند. صبح بود. محل کارشان نزدیک خانه‌مان بود. وقتی رسیدم جمعیت زیادی هم آمده بودند. همه گریه می‌کردند. آمبولانس هم بود. بالاسترس رفتم داخل ساختمان. رضایو بالکن ساختمان افتاده بود؛ هنوز هم علت مرگش را نمی‌دانیم. تنها ۴ ورق دست نوشته در کنار جسدش قرار داشت. وصیتنامه‌ای که با دست خط خودش بود. خطاب به همسر، مادرزنش، خواهرها و برادرهایش نوشته بود؛ درددل‌هایی را که هیچ‌وقت به زبان نیاورده بود. «زندگی باین شمایل بهتر است. تنها را هم همین بود.»

#### رضا از فقر نمرد

مرگ رضا برای ما غیر قابل باور است. رضا از نظر رفاهی و اقتصادی کمبودی نداشت. حمایت‌های زیادی هم پشتش بود. شاید فقر و نداری رضا مایه آبروریزی خانواده ماست. به این حواشی دامن نزنید». مهدی، عمو ی رضا صحبت‌هایش را این‌طور تمام می‌کند: «این حرفی که من می‌گویم صدای خانواده رضا است که باید در کل

جامعه شنیده شود. رضا را یک جوان زمین خورده ندانید، رضایک جوان رشد کرده و فرهنگی بود. باید همین‌طور او را ببینید. رضا به آنچه که می‌خواست رسید. سرعت اوج و رشدش بیش از حد بود. او گرسنه نمانده بود که خودکشی کند. مشکل اقتصادی زیادی نداشت که دست به این کار بزند. حیف است که یک جوان روحش عذاب بکشد.»

#### برادر م احساسی بود

خواهر بزرگ تر رضا ۲۲ سال دارد. پسرش دوساله است. در صورتش غم بزرگی پنهان است. مصیبت مادر و برادرش را هضم نمی‌کند. می‌گوید: «می‌خواهم روح رضا آزاد باشد. اما این فضا سازی‌های مجازی روح برادر م را زرده کرده است. رضا پسر احساسی بود. پس از مرگ مادر م دلش شکست. مرگ او را نتوانست قبول کند. همیشه تصاویر او را می‌دید و اشک می‌ریخت. او تنها به خاطر مادر م تصمیم به مرگ گرفت. او با ما تفاوت داشت. تحمل این مصیبت را تاب نیاورد. اگر به خاطر سختی و مشکلات اقتصادی بود من سختی‌های بیشتری کشیدم. فقر و نداری دلیل مرگ رضا نبود. از همه مردم می‌خواهم این شایعات را نشنوند تا رضا آرامش داشته باشد.»

#### دیوار بزرگی بین ما بود

«رضاشش ماهه به دنیا آمد. هیچ کس تصورش را هم نمی‌کرد زنده بماند. اما مادر م او را به خانه آورد و پرستاری کرد. در عین ناباوری بزرگ شد.» اینها را برادر بزرگ تر رضا به «شهروند» می‌گوید؛ برادری که در تمام ۳ سالی که مادرشان را از دست داده است، خواست به رضا نزدیک شود اما نتوانست. رضا دیوار بزرگی بین خود و خانواده‌اش کشیده بود. «فتارهای رضایس از مرگ مادر م تغییر کرد. او همیشه در کنار مادر م بود. درددل می‌کرد با او حرف می‌زد. اما بعد از مادر م گوشه‌گیر شد. تنها شد. تلاش‌های ما هم فایده‌ای نداشت. پر خاش می‌کرد فاصله ما هر روز بیشتر می‌شد. اما من دورادور شاهد کارهایش بودم. از جمعیت امام علی(ع) پیگیری می‌کردم. وضعیت رضا با مرگ مادر بزرگ هم که ۴ ماه پیش به دلیل کرونا جان باخت، وخیم‌تر شد. او بعد از مادر م به مادر بزرگ پناه برده بود؛ بیشتر اوقاتش در خانه مادر بزرگ سپری می‌شد. رضا نتوانست این مصیبت‌ها را تحمل کند. رضا را در کنار مزار مادر بزرگ خاک کردیم تا آرام بگیرد.» اومی‌گوید رضا دو بار دیگر هم پیش از این خودکشی نا فرجام داشته‌است.

#### عشق به مادر م رضا را برد

برادر کوچک تر رضا هم گفت: «من رضا را زیاد نمی‌دیدم. معمولاً درگیر کارهایش بود. ولی این را می‌دانم که رضا به خاطر مادر م این کار را کرد. رضا خیلی مادر م را دوست داشت. بیشتر از ما پیش مادر م بود. وقتی که مادر م از دنیا رفت، رضا هم تغییر کرد. دیگر مثل سابق نبود. آرزو داشت بار دیگر مادر م را ببیند. او برای خوشحالی ما هم همه کار می‌کرد. همیشه با ما شوخی می‌کرد تا بخندیم، ولی خودش زیاد خوشحال نبود. هند زفری می‌گذاشت و شعرهای غمگین گوش می‌کرد. ولی می‌دانم همه اینها به خاطر مادر م بود، چون رضا عاشق مادر م بود.»

#### رضا با بازی در فیلم خودکشی خودش را باخت

آقای اینانلویی، فعال اجتماعی و از آشنایان «رضا» در محله لب خط هم در گفت‌وگو با «شهروند» از رضا گفت: «چچه‌هایی که اصطلاح کودک کار برای آنها به کار برده می‌شود، نیاز به رسیدگی دارند. باید مسائل و مشکلات این بچه‌ها حل شود. تا کی می‌گویند کودک کار. این عنوان به بچه حس بدی می‌دهد. این یعنی که تو با بقیه فرق داری. در صورتی که باید به این بچه‌ها عزت بدهند، نه اینکه نگاه‌بدی داشته باشند. وقتی رضا مادرش فوت شد، مشکلات بسیار زیادی برایش پیش آمد. او در این شرایط، نباید سناریوی فیلم خودکشی را بازی می‌کرد. فیلمی که هم سو با وضعیت زندگی خودش بود. این مسأله باعث شد که رضا خودش را در زندگی بیازد و فکر خودکشی در ذهنش تقویت شود.»

